



عبدالغنی احمدی و استانی

وکیل دادگستری

## بحثی درباره قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری

مصوب ۲۵ خرداد ۲۵۳۶

آنچه مسلم است این است که برای مردم فرقی نمی‌کند که دعاوی آنها وسیله دادگاه بخش رسیدگی شود یا دادگاه شهرستان یا شورای داور. دواي درد مردم اینستکه بدعاوی آنها سریعتر و بی‌غرضانه‌تر رسیدگی شود و تکلیف آنها زودتر معین گردد.

آیا این سرعت و بی‌غرضی بیشتر از آنچه قبل از وضع قوانین جدید وجود داشته بوجود آمده یا برگرفتاریهای مردم و خود دستگاه دادگستری افزوده شده است؟ این مطلبی است که آینده خیلی نزدیک روشن خواهد ساخت.

بهر حال ما فعلاً یا قوانین تصویب شده و لازم الاجرائی مواجه هستیم و بهمین مناسبت باید بکوشیم که نقایص آن از طریق بحث و انتقاد خالی از هرگونه اغراض و مسائل شخصی و ایجاد رویه قضائی بر طرف شود تا قول اصلاح مورد نظر قرار گیرد. اکنون بحث مورد نظر بترتیب شماره مواد قانون بشرح زیر توضیح داده خواهد شد:

### در مورد ماده يك

مطابق این ماده «رسیدگی نخستین بکلیه دعاوی حقوقی و اموری که تا قبل از اجرای این قانون در صلاحیت دادگاههای بخش بوده بعهده دادگاههای شهرستان و بخش مستقل خواهد بود».

این ماده هم از حیث تعارض صلاحیت دادگاههای شهرستان و بخش مستقل یا صلاحیت شورای داور و خانه انصاف و هم از جهت تعارض صلاحیت دادگاه شهرستان یا صلاحیت دادگاه بخش مستقل محل ایراد است.

## الف - از حیث تعارض صلاحیت دادگاههای شهرستان و بخش مستقل با صلاحیت شورای دآوری و خانه انصاف:

قانون شورای دآوری در ۲۱ خرداد ۲۵۳۶ و قانون خانه انصاف در ۲۵ خرداد ۲۵۳۶ تصویب شده و برابر این دو قانون بعضی از دعاوی واموریکه قبلاً در صلاحیت دادگاه بخش بوده داخل در صلاحیت شورای دآوری و خانه انصاف قرار گرفته است. این دو قانون و قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری که آنهم در تاریخ ۲۵ خرداد ۲۵۳۶ به تصویب رسیده هر سه در روزنامه رسمی شماره ۹۴۹۱ مورخ ۲۵۳۶/۴/۳۰ منتشر شده‌اند. پس هر سه قانون مطابق ماده ۲ قانون مدنی در تاریخ پانزدهم مردادماه ۲۵۳۶ لازم‌الاجرا گردیده‌اند.

ملاحظه میشود که در تاریخ اجرای قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری یعنی در پانزدهم مرداد ماه ۲۵۳۶ رسیدگی بکلیه دعاوی وامور داخل در صلاحیت دادگاه بخش سابق داخل در صلاحیت دادگاههای شهرستان و بخش مستقل شده و از طرف دیگر در همان تاریخ قوانین جدید شورای دآوری و خانه انصاف نیز صراحتاً رسیدگی به بعضی از همان دعاوی و امور را در صلاحیت شورای دآوری و خانه انصاف دانسته‌اند.

اکنون این بحث پیش می‌آید که آیا فعلاً رسیدگی باین بعض از دعاوی وامور در صلاحیت دادگاههای شهرستان و بخش مستقل است یا در صلاحیت شورای دآوری و خانه انصاف؛ ممکن است گفته شود که تاریخ تصویب قانون شورای دآوری مقدم بر تاریخ تصویب قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری است و در قانون شورای دآوری قبل از تصویب قانون دوم رسیدگی به بعضی از دعاوی داخل در صلاحیت دادگاه بخش صراحتاً بعهده شورای مذکور گذارده شده است و لذا تعارضی در بین نیست اما این استدلال صحیح نیست. زیرا: (اولاً - مطابق ماده ۲۶ قانون شورای دآوری از تاریخ اجرای این قانون قوانین سابق شورای نامبرده ملغی است. بنابراین تا تاریخ اجرای این قانون یعنی تا پانزدهم مرداد ماه ۲۵۳۶ این عده از دعاوی و امور کماکان در صلاحیت دادگاه بخش بوده است. (ثانیاً - هرگاه بفرض محال این جواب ضعیف را از جهت تعارض صلاحیت دادگاههای شهرستان و بخش مستقل و شورای دآوری بپذیریم در باب تعارض صلاحیت دادگاههای شهرستان و بخش مستقل از یکطرف و صلاحیت خانه انصاف از طرف دیگر چنین استدلال ضعیفی هم وجود ندارد.

## ب - از جهت تعارض صلاحیت دادگاه شهرستان و دادگاه بخش مستقل:

بطوریکه ملاحظه می‌فرمایند رسیدگی نخستین بدعاوی واموری که قبلاً در صلاحیت دادگاه بخش بوده فعلاً در صلاحیت دادگاه شهرستان و دادگاه بخش مستقل قرار گرفته است. تنظیم عبارت بنحوی شده که هر خواننده‌ای بلا تأمل درمی‌یابد که دادگاههای شهرستان و بخش مستقل متساویاً می‌توانند بپرد عوائیکه سابقاً در صلاحیت

دادگاه بخش بوده رسیدگی نمایند. با این حساب هرکس می‌تواند بمیل خود دعوای مورد نظر را در دادگاه بخش مستقل یا در دادگاه شهرستان مطرح سازد. هرچند دادگاهها و مآلا دیوانعالی کشور راهی برای رفع چنین تعارضاتی خواهند یافت اما بهتر نبود که عبارت ماده با این جملات نوشته میشد؟

«رسیدگی نخستین بکلیه دعاوی حقوقی واموریکه تا قبل از اجرای این قانون در صلاحیت دادگاههای بخش بوده در حدود قانون آئین دادرسی مدنی بمعهده دادگاههای شهرستان و بخش مستقل است مگر دعاوی واموریکه بموجب قوانین شورای داورى و خانه انصاف در صلاحیت شورای داورى و خانه انصاف می‌باشد.»

#### در مورد ماده ۸

برطبق این ماده «...دادگاه می‌تواند هرگونه تحقیق و یا اقدامی را برای کشف واقع بعمل آورد...» ملاحظه میشود که برای کشف واقع اختیار هرگونه تحقیق یا اقدامی بدادگاه داده شده و این اختیار همانطوریکه از عبارت قانون پیدا است نامحدود و مطلق است.

این نکته که اعطای چنین اختیاری بقاضی دادگاه حقوق مقرون بمصلحت هست یا خیر درخور بحث فراوانی است. برگشت همه این بحث‌ها و نظرهای متضاد بیکی از این دو مطلب اساسی است که آیا هدف دادرسی حقوقی احقاق حق واقعی است یا فصل خصومت؟ اگر احقاق حق واقعی هدف دادرسی است در اینصورت قاضی دادگاه باید اختیار هرگونه تحقیق و اقدامی را داشته باشد تا بتواند حق را کاملاً دریابد و آنرا بذیق برساند. هرگاه فصل خصومت مقصود باشد در چنین صورتی قاضی باید مقید بدلائل اقامه شده از طرف اصحاب دعوی باشد و از هر اقدامی که منجر بتحصیل دلیل بنفع اصحاب دعوی میشود خودداری ورزد. طرفداران هر یک از دوروش مذکور دلائلی برای اثبات رجحان نظر خود دارند که بحث از آنها در اینمقاله ضروری بنظر نمیرسد.

بهرحال مقنن بخصوص وقتی که در مقام وضع قانون دادرسی یا درصده اصلاح قوانین دادرسی موجود است باید دقیقاً توجه نماید که در سیستم قضائی کشور کدام یک از دو هدف مورد نظر است: احقاق حق واقعی یا فصل خصومت؟ عبارات مواد ۳ و ۴ و ۳۵۸ قانون آئین دادرسی مدنی که سابقه تاریخی آن در ایران کم نیست بوضوح دلالت دارد که قانونگذاران ایران همیشه روش فصل خصومت را برگزیده‌اند و استنباط همه حقوقدانان ایران رویهمرفته همین است. نباید تصور کرد که مقنن سابق ایران باوضع مقررات ذیل ماده ۳۵۸ قانون آئین دادرسی مدنی از روش فصل خصومت عدول کرده است. زیرا مقررات مذکور پیش از این به قاضی اجازه نداده که بعضی از تحقیقات را که برای کشف امری در خلال دادرسی لازم بدانند از قبیل معاینه محل و تحقیق از گواهان و مسجلین اسناد و ملاحظه پرونده مربوط به دادرسی و امثال اینها، بعمل آورد. بملاوه باید توجه

داشت که مطابق این ماده (اولا - تحقیقات باید برای کشف امری باشد نه برای کشف واقع. (ثانیا - این تحقیقات باید حتماً در خلال دادرسی بعمل آید نه دلخواهانه و در هر زمان. (ثالثاً - موضوعات عمده این گونه تحقیقات را در متن ماده تصریح کرده است.

پس از بیان این مقدمه بی تردید می توان گفت که در ماده ۸ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری از روش فصل خصومت بکلی عدول شده و روش احقاق حق واقعی وارد سیستم دادرسی کشور شده است زیرا:

اولا - دادگاه می تواند هر نوع تحقیق یا اقدامی را بتشخیص خود بعمل آورد. ثانیا - این تحقیق یا اقدام را برای کشف واقع معمول میدارد نه برای روشن شدن يك امر بخصوصی که در محدوده دلائل طرفین قرار دارد.

ثالثاً - موضوعات عمده این تحقیقات و اقدامات مطلقاً ذکر نگردیده است.

رابعاً - هیچگونه حدود و ضوابطی برای اختیار قاضی در این باب در نظر گرفته نشده است. با این مقدمه می توان بر ماده ۸ دو ایراد عمده را وارد دانست: (اول - آنکه بین این ماده و مواد ۳ و ۴ قانون آئین دادرسی مدنی تزاخم است. قاضی دادگاه حقوق در انتخاب یکی از دو روش احقاق حق واقعی و فصل خصومت سرگردان است. (دوم - آنکه اختیار قاضی در این ماده نامحدود است و مقید به هیچ ضابطه ای نیست.

ممکن است گفته شود که مطابق ماده ۴۱ همین قانون کلیه قوانین و مقررات مغایر با ماده ۸ که مواد ۳ و ۴ قانون آئین دادرسی مدنی از جمله آنهاست در قسمتی که مغایرت دارند ضمناً نسخ شده اند. با اینوصف ایراد دوم که بسیار مهم هم هست بجای خود باقی خواهد ماند. ماده ۸ صلاح مؤثری است در دست قاضی. اگر قاضی خردمند و بی نظر باشد از این صلاح بِنفع مردم و اجرای عدالت استفاده صحیح و بجا خواهد کرد ولی در غیر اینصورت سرنوشت اصحاب دعوی چه خواهد بود؟ چون حکم این ماده بسیار صریح و بدون ابهام است لذا قاضی از اختیار حاصل از این ماده نیز قابل تمقیب انتظامی نخواهد بود. زیرا آنچه ماده مذکور برای قاضی دادگاه معین کرده اختیار است و حدود و شرایط استفاده از این اختیار را معلوم ننموده است.

#### در مورد ماده ۱۱

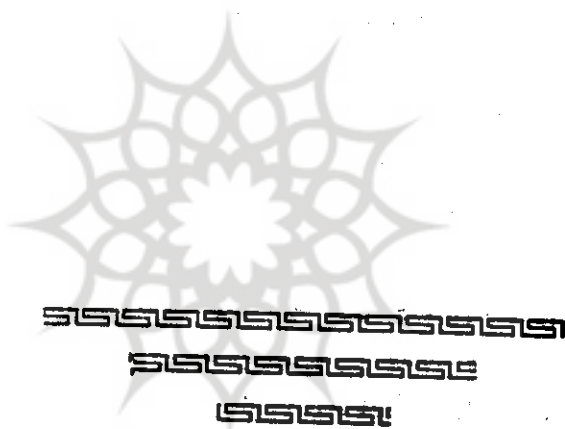
برابر این ماده «در مواردیکه رأی فرجام خواسته بعلت عدم انطباق مسورد با قانون نقض میشود دادگاهی که رسیدگی بعد از نقض بآن محول میگردد مکلف به تبعیت از رأی دیوانعالی کشور است و حق اصرار ندارد.»

نظیر این حکم در ماده ۱۹ از حیث آراء کیفری موجود است.

اصولاً اصرار هم یکی از وسائل حفظ استقلال قضات ماهوی در استنباط قضائی است و هم موجب آسایش وجدان قضات در مقام دادن حکم است. هرگاه گفته شود که مطابق ماده ۵۷۶ قانون آئین دادرسی مدنی هم قاضی ماهوی در هر حال

مكلف به تبعیت از رأی دیوانعالی کشور بوده است منتها با ماده ۱۱ قانون اصلاحی دادرسی يك مرحله کوتاه‌تر شده است پس این سخن نیز کاملاً بجاست که بنا است قاضی ماهوی حق اصرار نداشته باشد دیگر چرا باید پرونده در صورت آماده‌بودن برای صدور رأی مجدداً برای رسیدگی و صدور حکم آنهم منحصرأ برطبق نظر دیوانعالی کشور به نزد او اعاده شود. همین کار را خود دیوانعالی کشور می‌تواند راساً انجام‌دهد. در این صورت بجای يك مرحله دومرحله از مراحل دادرسی کاسته خواهد شد. کما اینکه در ماده ۱۴ همین قانون که بنوبه‌خود درخور انتقاد است حق صدور رأی ماهوی را در دعاوی حقوقی بدیوانعالی کشور داده‌اند.

(دنباله دارد)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی